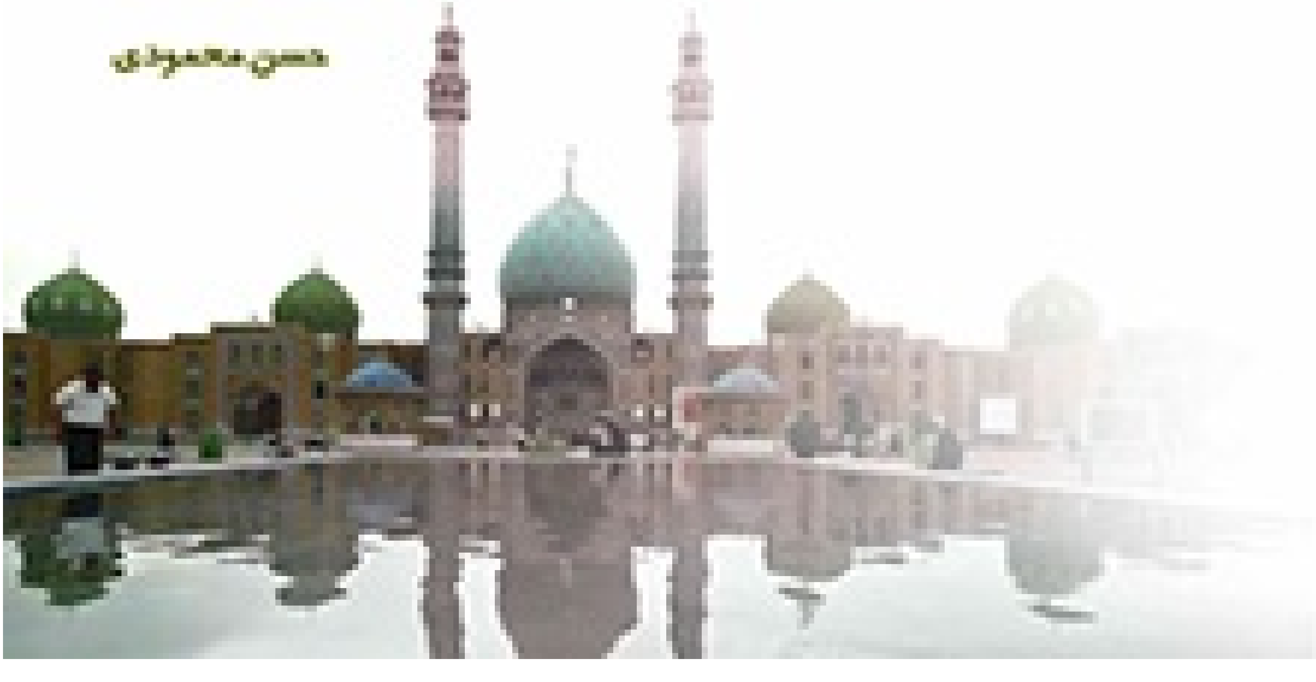


برای ظهورش

معتکف شویم

حسن محمودی



بسم الله الرحمن الرحیم

برای ظهورش معتکف شویم

نویسنده:

حسن محمودی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

برای ظهورش معتکف شویم

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : برای ظهورش معتکف شویم/حسن محمودی

مشخصات نشر : قم: آیین احمد: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۷۲ص.

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت : چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۸۶۶۴۶

ISBN : ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۱-۱:ریال ...

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. اعتکاف ــ داستان. ۲. داستانهای کوتاه فارسی ــ قرن۱۴. ۳. محمدبن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. ــ ــ داستان. ۴. مهدویّت ــ انتظار ــ داستان. الف. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی(عج). ب. مرکز تخصصی مهدویّت. ج. عنوان.

۴ ب ۹۴۵ح/ ۳. ۸۲ PIR۶۲۹۴۵/۳ف۸

ص:۱

اشاره

برای ظهورش معتکف شویم

حسن محمودی

ص:۲

برای ظهورش معتکف شویم

مؤلف/ حسن محمودی

ناشر/ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

نوبت چاپ/ هفتم، بهار ۹۰

شمارگان/ ده هزار نسخه

بها/ ۱۰۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان

ص.پ: ۱۱۹- ۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف / تلفن:۵ -۸۸۹۹۸۶۰۱ / فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ /ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۸۱-۱

فهرست مطالب

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

جمعه بود. من هم مثل همیشه از جمعه ها برای استراحت، استفاده می کردم. صدای مادرم از آشپزخانه، خواب را از چشم هایم دزدید. «بهروز! پا شو مادر چقدر می خوابی!» با دست های نشسته ام چشم هایم را مالیدم و به ساعت نگاه کردم. پنج دقیقه مانده به ده. با خودم گفتم این پنج دقیقه را هم بخوابم تا دقیق سر ساعت ده بیدار شوم که صدای مادرم اجازه همان پنج دقیقه را هم نداد.

نشستم توی رختخواب. با صدای خیلی آرام به مادرم سلام کردم و ایشان از همان آشپزخانه جوابم را داد.

کنترل تلویزیون را برداشتم و شروع کردم به عوض کردن کانال ها. کانال شش، اخبار. کانال پنج، فیلم سینمایی که فایده ندارد از اولش ندیدم. کانال چهار، بحث علمی. کانال سه،

پخش مستقیم مسابقه ماشین سواری. آخر بگو کی این برنامه را نگاه می کند. کانال دو، ها ماشاء الله، شما فتیله ای ها هم که دائماً در حال رقص و قر دادن هستید، آخرش هم یک شعر مذهبی می خوانید و همه چیز تمام می شود!. کانال یک، برنامه به سوی ظهور. یک مجری با یک حاج آقا که قیافه اش خیلی آشنا است ولی اسمش یادم نمی آید. حالا بگذار ببینیم از چی بحث می کنند.

... بله یکی از راه های یاری حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمت کردن به ایشان است. این خیلی اشتباه است که ما بگوییم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای ما چه کار کرده است، بلکه باید با خودمان بگوییم ما برای ایشان چه کرده ایم؟! ما که نفس کشیدنمان را مدیون امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم. در دعای عدیله آمده که «بیمنه رزق الوری» به برکت شما دیگران روزی می خورند. پس مهم خدمت ما به ایشان است. این سستی و کاستی که در ما ایجاد شده، بیشترش به خاطر فاصله گرفتن ما از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. اگر حتی خدمتی کوچک به ایشان بکنیم، زندگی خودمان برکت پیدا می کند. شما ببینید خدمت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چه

ارزشی دارد که از امام صادق علیه السلام می پرسند: «آن امام موعود که جهان را پر از عدل و داد می کند شما هستید؟ ایشان می فرمایند: نه، اما اگر او را درک می کردم تمام مدت عمرم را در خدمت به ایشان سپری می کردم (۱)».

پس معلوم می شود که خدمت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف کیمیایی است که وجودمان را به طلا تبدیل می کند و به وقت و زندگی ما برکت و نشاط می بخشد.

مجری حرف حاج آقا را قطع کرد و با عوض شدن زاویه دوربین، سرش را برگرداند و گفت:

با تشکر از بیانات شما، چون وقت برنامه رو به پایان است، لطف کنید در سه دقیقه بفرمایید بهترین راه خدمت ما به حضرت چه می تواند باشد؟

دعا برای تعجیل فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

حاج آقا ادامه داد: البته راه های خدمت به ایشان زیاد است. اما در این وقت کم فقط به یک خدمت اشاره می کنم.

الان شاید بزرگترین خدمت ما به حضرت، این باشد که

۱- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

زمینه حکومت و فرمانروایی ایشان را فراهم کنیم. ظهور آقا به دست خداست، اما زمینه ظهور را ما باید فراهم کنیم و یکی از راه های مهم فراهم کردن زمینه ظهور، دعای دسته جمعی ما شیعیان است. حالا چون وقت نیست خیلی خلاصه عرض می کنم که اولاً ـ دعای ما در فرج و ظهور امام، خیلی مؤثر است. دلیلش هم این است که اگر دعای ما اثری نداشت، خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف سفارش نمی فرمودند که خیلی برای فرج من دعا کنید «و اکثروا الدعا بتعجیل الفرج». پس معلوم است که دعای تک تک ما اثر دارد؛ لذا حضرت از همه درخواست دعا داشته اند. حتی به بعضی ها خصوصی سفارش فرموده اند که برای ظهور دعا کنید مثل جریان آیت الله بهاء الدینی که در قنوت نمازش «اللهم کن لولیک...» می خواند. یکی از شاگردان پرسید قبلاً ـ در قنوت، چیزهای دیگری می خواندید، اتفاقی افتاده که روشتان را تغییر داده اید؟ ایشان فرمودند: حضرت پیغام دادند در قنوت برای من دعا کنید (۱) .

آیت الله بهجت فرمودند: دعای تعجیل فرج دوای دردهای

۱- مسعود پور سید آقایی، میر مهر، ص۵۴.

ما است و بعد اشاره فرمودند که در روایت آمده در آخر الزمان همه هلاک می شوند الا کسانی که برای فرج دعا می کنند [(۱)](#).

دوم این که امام صادق علیه السلام جریانی را از قوم بنی اسرائیل نقل می کند که به خاطر گناهانی، خداوند مقدر کرد ۴۰۰ سال برای بنی اسرائیل پیامبر نفرستد. ۲۳۰ سال از این جریان گذشت. مردم و علمای بنی اسرائیل متوجه این عذاب و بی برکتی ناشی از آن شدند. دنبال راه چاره بودند که به فکر توسل و دعا افتادند. همگی خانه و کاشانه را رها کردند و چهل روز به بیابان ها رفتند «و ضجوا و بکوا الی الله» و با گریه و زاری از خداوند درخواست رحمت نمودند. خداوند متعال به خاطر این دعاها و اشک ها، پیامبری برایشان فرستاد و از ۱۷۰ سال غیبت آن پیامبر صرف نظر کرد.

امام صادق علیه السلام بعد از نقل این جریان فرمود: شما شیعیان هم این گونه اید. اگر دستانتان را با تضرّع به سمت آسمان بلند کردید و با اشک و آه برای فرج دعا نمودید، ظهور نزدیک می شود؛ اما اگر دعا نکردید و بی خیال نشستید، غیبت امام

۱- محمدتقی امیدیان، امام زمان در کلام آیت الله بهجت، ص۴۷.

زمانتان تا آخرین حد خود، طول می کشد. (۱)

پس دعای ما خیلی اثر دارد. منتها باید دسته جمعی و با حال توجه و استغاثه باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر یک روز صبح کردید و یکی از ما اهل بیت را در میان خود ندیدید، به خداوند متعال استغاثه کنید که اگر این کار را کردید، فرج حاصل می شود.

«ان اصبحتم یوماً لا ترون منهم احداً فاستغیثوا بالله عزوجل و ما اسرع ما یاتیکم الفرج» (۲).

ملاحظه فرمودید امام باقر علیه السلام فرمود: استغاثه بزنید. ناله بزنید. یعنی دعای خشک و خالی خیلی اثر ندارد، بلکه باید با ناله همراه باشد و کسی ناله می زند که درد داشته باشد و از دوری و هجران امام، دردمند باشد.

مجری برنامه با تشکر از حاج آقا از ایشان خواست که سخن پایانی را بفرمایند.

حاج آقا لبخندی زد و گفت:

۱- محمدتقی اصفهانی، مکیال المکارم، ج۱، ص ۳۴۷.
۲- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۵۹۹.

برای ظهورش معتکف شویم

حرف آخر من این است که ایام اعتکاف نزدیک است. بسیار شایسته است ما هم این سه روز اعتکاف را در مساجد جمع شویم و خود را مهمان خدا کنیم و خواسته و حاجت ما فقط تعجیل در فرج آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد. این سه روز، یاد امام را بیشتر در خودمان زنده کنیم و همگی به صورت جمعیتی، یک دل، با حال دعا و توسل برای آمدن ولی عصر دعا کنیم.

از خودمان و خواسته هایمان فاصله بگیریم. این همه خودمان را دیدیم؛ این همه به فکر خواهش های نفسانی بودیم؛ به کجا رسیدیم؟! حالا ـ این سه روز خودیت را به کنار بیاندازیم. با تمام وجود امام جان ها را صدا بزنیم و با ضجّه و گریه از خدا بخواهیم باقی مانده غیبت را ببخشد. اگر همه مردم ما یک دل و یک صدا شوند، در این سه روز حتماً اتفاقی می افتد. محال است تأثیری در جلو افتادن ظهور حاصل نشود. وقت گذشت ولی اجازه دهید من این نکته را هم اضافه کنم.

مجری به پشت صحنه نگاهی انداخت و گفت: بله حاج آقا، دوستان ما لطف کردند و پنج دقیقه به وقت برنامه اضافه کردند، شما بفرمایید.

حاج آقا ادامه داد: بله عرض می کردم این سه روز روزه بگیریم و در خانه خدا بست بنشینیم. از دنیا و مافیها غافل شویم و فقط خواسته مان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

من در اینجا به عمل ام داود اشاره کنم تا بهتر به وظیفه امان در این سه روز آشنا شویم. حکومت، شخصی را به اسم داود زندانی کرد. مادر داود به محضر امام صادق علیه السلام رسید و از امام درخواست کمک برای نجات فرزند زندانیش را کرد.

امام فرمود: سه روز (۱۳ و ۱۴ و ۱۵ رجب)؛ یعنی همین ایام اعتکاف را روزه بگیر و ظهر روز پانزدهم بعد از نماز بنشین و آیات سوره ... و این دعا را (دعا ی ام داود) - که اسم اعظم خدا در آن است و با آن هر چه را بخوانی مستجاب می شود- بخوان تا فرزندت از زندان آزاد شود. مادر داود این کار را کرد و پسرش همان موقع از زندان آزاد شد و چند روز در راه بود تا به خانه رسید. آیا ما زندانی

نـداریم؟! آیـا امـام زمـان من و شـما در زنـدان غیبت نیسـتند؟!. آیت الله بهجت فرمودنـد: او (امـام زمـان عجـل الله تعالی فرجه الشـریف) در زنـدان است. خوشـی و راحتی ندارد و ما چه قدر از مطلب غافلیم و توجهی نداریم!. (۱)حصار غیبت، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را احاطه کرده است و ما وظیفه داریم کاری کنیم تا این حصار برداشته شود. ما هم بیاییم این سه روز را روزه بگیریم و در خانه خدا فقط برای ظهور ایشان معتکف شویم.

الا ای زندانی زندان غیبت

دعا کن طی شود ایام غیبت

به آنانی که مشتاق ظهورند

به سالی بگذرد هر آن غیبت

نشان دهیم که خواسته های حضرت را بر خواسته خودمان مقدم داشته ایم و ایشان برای ما از همه کس، حتی خودمان، عزیزتر است. آن موقع شـما ببینیـد آن اعتکاف که رنگ و بوی مهدوی دارد، چه اعتکافی می شود و چه برکاتی شامل حال معتکفین می کندا. به یقین خود حضرت مهدی روحی فداه، دعاگوی همچنین جمعی خواهند بود.

مجری برنامه از حاج آقا تشکر کرد و همه ما را به خدا

۱- محمدتقی امیدیان، امام زمان در کلام آیت الله بهجت، ص۶۳.

سپرد.

هاج و واج مانده بودم، تا حالا به این مسأله فکر نکرده بودم که آیا می شود به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمت کرد؟!

عزمم را برای رفتن به اعتکاف جزم کرده و به سراغ مادرم در آشپزخانه رفتم. پدر با این که جمعه بود به اضافه کاری رفته بود و می دانستم اگر مادرم راضی باشد، او حرفی ندارد.

وارد آشپزخانه شدم. مادرم مشغول درست کردن ناهار بود. بدون مقدمه گفتم: مامان می خواهم به اعتکاف بروم.

بدون این که به من نگاهی بکند، سیب زمینی ها را ریخت توی ماهی تابه و گفت: برو عقب عزیزم روغن به صورتت نپاشد. بعد هم نگاهی به من کرد و گفت: اعتکاف دیگر چه صیغه ای است؟!

برای این که نظرش را جلب کنم، خیلی آرام گفتم: ببین مامان جون! سه روز به مسجد می رویم، مهمان خدا می شویم و به عبادت خدا می پردازیم.

مادرم که از تغییر بیانم متوجه منظورم شده بود گفت: اگر قول می دهی بعد از آن سه روز، همیشه این طوری با من

حرف بزنی اجازه می دهم و الا راضی نیستم به اعتکاف بروی.

با خوشحالی گفتم چشم مامان جون! قول می دهم. اصلاً اعتکاف برای همین کارها است که سعی کنیم اخلاق و رفتار بدمان را اصلاح کنیم.

مادرم گفت: البته باید از پدرت هم اجازه بگیری.

گفتم: بابا با من، شما فکرش را نکن.

مادرم که از اعتکاف خوشش آمده بود، گفت: حالا در مسجد باید چه کار کنید؟

گفتم: فکر می کنم سه روز باید روزه باشیم.

سریع گفت: پس باید سحری و افطار هم بپزم برات بفرستم.

می خواستم باز صدایم را بلند کنم که بابا باز هم به همه چی گیر دادی! که یاد قولم افتادم و با کنترل خودم، گفتم: قربانت شوم مامان خوبم! اصلاً غصه این چیزها را نخور. تو مسجد همه چی می دهند؛ بابا ناسلامتی مهمان خدا هستیم!.

فردا ظهر برای نماز جماعت به مسجد رفتم و بعد از نماز، با حضور در دفتر مسجد برای اعتکاف ثبت نام کردم.

مسئول ثبت نام گفت: شنبه ساعت شش بعد از ظهر جلسه توجیهی در مسجد برگزار می شود. حتماً تشریف بیاورید.

خیلی خوشحال بودم. برای اولین بار قصد اعتکاف داشتم آن هم به چه نیتی؛ نیت دعا برای ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف!. هر چند یک حاجت بزرگی را سال ها از خدا خواسته ام و در اعتکاف، بهترین وقت گرفتن آن حاجت است؛ اما بی خیال، ما که یک امام زمان بیشتر نداریم تا حالا هم کاری برایش نکردیم حداقل این سه روز از عمرمان را وقف آن وجود نازنین کنیم.

به خانه آمدم. مادرم در حال پاک کردن کشمش بود. آرام سلام کردم. مثل همیشه مادرم نگاهی به من انداخت و به جای جواب سلام گفت: ببین! نشد، قول دادی اخلاقت را خوب کنی، پس باید قشنگ و با حوصله سلام بدهی.

خنده ام گرفته بود. عجب بهانه ای به دستش دادیم!. دیگر نمی شود دست از پا خطا کرد. صدایم را بلندتر کردم و گفتم: سلام مامان خوبم!.

او هم با لبخند گفت: علیک سلام پسرم! این کشمش ها را پاک می کنم؛ رفتی اعتکاف بعد از افطار بخوری.

صدایم را بلند کردم و گفتم: بابا نمی خواهد که یک دفعه یاد قولم افتادم و خیلی آرام ادامه دادم: آخر مگر چند روز روزه می گیریم، حتماً حالا گردو و فندق هم می خواهی برایم بگذاری و کلی چیز دیگر... .

به اتاقم رفتم. به فکر مقدمات اعتکاف بودم که به یاد حمید، هم کلاس قدیمی و رفیق خوبم افتادم. گوشی تلفن را برداشتم و موضوع را با او هم در جریان گذاشتم. اولش مِنْ مِنی کرد و بعد گفت: حالا شاید بیایم معلوم نیست.

زمان سپری شد و شنبه ساعت شش به مسجد برای جلسه توجیهی رفتم. مسجد پر از جمعیت بود. حدوداً ۲۰۰ نفر خانم و ۱۰۰ نفر آقا در این جلسه شرکت داشتند. فکر نمی کردم معنویت این همه طرفدار داشته باشد. اما ای کاش انگیزه این جمعیت را از شرکت در اعتکاف می دانستم؛ نکند بخواهند در این سه روز هم دور محور خودیت بگردند و برای خود حاجت داشته باشند!. نمی دانم چطور می شود به این ها گفت که بیایند این سه روز را وقف امام زمان باشیم و فقط حاجت ایشان را مد نظر بگیریم. صدای میکروفون بلند

شـد. اول رییس هیئت امنـای مسـجد، آقای جوادی که خیلی با جوان ها گرم می گرفت و بعـد از آمـدنش در جمع هیئت امنا، مسجد رونق بیشتری گرفته بود، صحبت کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم

ضمن خوش آمد گویی به شما معتکفین گرامی؛ خیلی قصد سخنرانی ندارم. فقط یک نکته بگویم و آن این که به نظر من در هیئت امنـای مسـجد که مسئول اداره مسـجد هسـتند، بایـد دو پیرمرد، یک میان سال و یک جوان و یک خانم، حضور داشـته باشـند تـا مشـکلات هر قشـر برای هیئت امنا ملموس باشـد. لـذا در همین بحث اعتکاف هم ما می خواهیم از نظرات همه اقشار سنی اسـتفاده و این اعتکاف را به صورت جمعی اداره کنیم تا به هیچ قشری ظلم نشود و این برنامه عبادی به خوبی پیاده شود. حالا هم بعد از صحبت های حاج آقا از کسانی که مایلند در امور اعتکاف ما را یاری دهند، ثبت نام می کنیم. با تشکر.

با صـدای صـلوات جمعیت، حاج آقا موسوی پشت تریبون رفتنـد و بعد از بسم الله گفت: اعتکاف، سـکونی است برای حرکت بیشتر. سه روز در خانه خدا اقامت کردن برای این

که بـا نشـاط بیشتر راه خـدا را طی کنیم، سه روز تمرین کنیم که بـدون وابسـتگی به دنیـا هم می توانیم زنـدگی کنیم و لـذت مناجات و انس با خدا را درک کنیم. روح عبادت، توجه و یاد قلبی مؤمن نسبت به خدا است. دنیا و مشغولیت هایش انسان را از یاد خـدا غافل می کنـد و لـذت واقعی بندگی را به فراموشـی وا می دارد. به خاطر همین مسأله، این سه روز را باید پشت به دنیا کنیم تا لـذت مناجات با خـدای عالمیان و یاد حقیقی او را درک کنیم و بدانیم که می شود با تمام وجود، یاد خدا و اولیاء او را در دل زنده کرد. سپس در غیر این سه روز این برنامه را ادامه دهیم.

این عملی که شـما می خواهیـد انجام دهیـد، آن قـدر اهمیت دارد که پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسـلام، هرگز آن را ترک نمی کردند. پیامبر اسلام ده روز آخر ماه مبارک رمضان را در مسجد معتکف می شدند.

از طرفی، شـخص معتکف آن قدر ارزش پیدا می کند که خداوند به دو پیامبر بزرگ خود، حضـرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، دستور می دهد که خانه مرا برای معتکفین آماده و

تطهیر کنید (۱).

پس قدر خودتان را بدانید و از همین حالا آماده شوید تا مهمان خوبی برای خدای عالمیان باشید.

من خیلی مختصر شرایط و محرمات اعتکاف را خدمتتان عرض می کنم اگر سؤالی داشتید در خدمتتان هستم.

شرایط اعتکاف

۱_ قصد قربت

اعتکاف فقط باید برای خدا باشد، مثل نماز که برای خدا می خوانیم. این عمل هم باید برای رضای خدا و تقرب به او انجام شود.

دستم را بلند کردم و گفتم حاج آقا ببخشید یعنی نمی شود به نیت تعجیل در فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معتکف شویم؟

حاج آقا موسوی یک نگاهی به من کرد و گفت: منظور از این که نیت باید برای خدا باشد، این است که مثلاً به خاطر در و همسایه و این که مثلاً فامیل بگویند «عجب جوان خوبی، به اعتکاف رفته است!» و این ها نباشد. پس ما برای

۱- سوره بقره، آیه۱۲۵.

خدا می آییم؛ اما می توانیم هر حاجتی را در نظر داشته باشیم و بهترین حاجت همین است که شما اشاره کردید. واقعاً انسان اگر برای غیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معتکف شود، ضرر کرده است. مؤمن زرنگ است و زرنگی در این است که انسان با امام زمانش معامله کند. حاجات خودش را به کناری بریزد و فقط حاجت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که فرج و ظهور ایشان است، در نظر بگیرد که البته همین اثرات بسیاری دارد. کمترین اثرش این است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آن جمعی را که برای ایشان دعا می کنند، دعا می کند. پس نیت اعتکاف باید قرب به خدا باشد و حاجت داشتن، منافاتی با نیت تقرب الی الله ندارد.

۲ـ روزه

اعتکاف بدون روزه صحیح نیست و هر کس نتواند به هر دلیلی روزه بگیرد، اعتکافش صحیح نیست.

خانمی از آن طرف مسجد گفت: یعنی مسافر هم نمی تواند معتکف شود؟

حاج آقا گفت: مسافر اگر قصد ده روز نکرده باشد، نمی تواند روزه بگیرد. اما اگر مسافر قبل از سفر نذر کند که من

روزهای سیزدهم تا پانزدهم را روزه می گیرم، آن وقت چون نذر کرده واجب است و در سفر هم روزه اش صحیح است. پس می تواند در اعتکاف شرکت کند، البته باید قبل از سفر، نذر کرده باشد.

۳_ سه روز بودن

اعتکاف کمتر از سه روز، صحیح نیست. البته این سه روز هم دو روز اولش مستحب است؛ به این معنا که می توانی اعتکاف را رها کنی. اما اگر دو روز را ماندی، دیگر روز سوم واجب می شود و حق ترک واجب را ندارید. اگر روز سوم، اعتکاف شما خراب شد، باید در سال بعد قضائش را به جا آورید.

۴_ مکان اعتکاف

مسجد جامع باید باشد.

البته منظور این نیست که اسم مسجد، جامع باشد، بلکه مراد مسجدی است که از هر قشری در آن حضور دارند و نماز جماعت در آن برگزار می شود. الان همین مسجد ما، اسمش جامع نیست، اما چون محل رفت و آمد مردم است و سه وعده نماز

جماعت در آن برگزار می شود، اعتکاف در آن درست است.

۵_ پیوستگی حضور در مسجد

بایـد این سه روز را در مسـجد قبـل از اذان صـبح روز سـیزدهم تا اذان مغرب روز پانزدهم بمانیم. پس اگر کسـی بعـد از اذان صبح درمسجد آمد، اعتکاف روز اولش صحیح نیست.

در ضـمن اگر موارد اضـطراری پیش آمد، مثلاً کسی بخواهد غسل جنابت انجام دهد یا برای ضرورت بیرون برود، اگر مدتش زیاد نباشد، اشکالی به اعتکاف وارد نمی کند.

۶_ اجازه

در اعتکـاف، زن از شوهر و بچه هـا از پـدرو مادر بایـد اجازه داشـته باشـند به این معنا که اگر آن ها راضـی نباشـند، اعتکاف درست نیست.

وقت گذشـته است. من خیلی خلاـصه کارهـایی را که در اعتکاف انجام دادنشان حرام است، عرض می کنم و ان شاء الله ختم جلسه.

محرمات اعتکاف

۱ــ استشمام بوی عطر.

۲ــ خرید و فروش.

۳ــ جدل کردن برای اثبات حرف خود؛ با دیگران بگو مگو کنی و بخواهی حرف خودت را به کرسی بنشانی.

۴ــ هر کاری که روزه را باطل می کند، بر معتکف حرام است.

ان شاء الله وعده ما قبل از اذان صبح روز سیزدهم رجب که همین الان، پیشاپیش میلاد مولی الموحدین آقا امیرالمؤمنین علیه السلام، را به محضر شما بزرگوارن تبریک و تهنیت عرض می کنم.

جمعیت پراکنده شدند. من بیشتر از اعتکاف، به نیتم فکر می کردم و از خدا می خواستم که توفیق دعا کردن برای فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را روزیم کند.

به خانه آمدم. خواهرم لیلا که در کلاس پنجم ابتدایی درس می خواند در حال نوشتن تکالیفش بود. تا مرا دید با خوشحالی سلام کرد و من باز هم مثل گذشته، خیلی آرام و خشک جواب سلامش را دادم. اما بلا فاصله یاد حرف مادرم

که «اگر اخلاقت را درست کنی اجازه می دهم به اعتکاف بروی» افتادم و سریع، طوری که مادرم هم بشنود با لیلا حال و احوال کردم، نشستم کنارش و به دست خط خرچنگ قورباغه اش خیره شدم.

بنده خدا، گیج شده بود. باورش نمی شد این قدر تحویلش بگیرم. اصلاً خودم هم داشتم لذت می بردم. احساس خوبی داشتم. چه قدر من به این آبجی کوچولو بدی کردم و با این تحویل نگرفتن، اعصاب خودم و دیگران را به هم می ریختم!.

لیلا یک نگاهی به صورتم انداخت و گفت:

داداش بهروز چی شده، خوشحالی!؟

گفتم: قرار شده فردا به اعتکاف بروم.

به نوشتن ادامه داد و گفت: خوش به حالت، کاشکی من هم می آمدم!.

گفتم: اصلاً تو می دانی اعتکاف را چطوری می نویسند؟!

سرش را بالا کرد و گفت: بله، تازه معلممان امروز کلی از اعتکاف تعریف کرد؛ خودش هم پارسال معتکف شده بود. گفتم: خوب ان شاء الله بزرگ شدی برو. حالا که شما را

اصلاً راه نمی دهند!.

خیلی سریع گفت: اگر نمی دانی بدان، هر کس به سن تکلیف رسیده باشد، اجازه دارد در اعتکاف شرکت کند و من هم دو سال است که تکلیف شده ام اما حیف...!.

صدای زنگ تلفن مرا از لیلا جدا کرد. حمید پشت گوشی بود. با خوشحالی از رضایت پدرش و اجازه اش برای آمدن به اعتکاف خبر داد.

روز موعود فرا رسید. پدر حمید زحمت کشید و ما را قبل از اذان صبح به مسجد برد.

وقتی داخل مسجد شدم، دیدم خیلی ها از همان سر شب آمده اند و مهمانی را شروع کرده اند و الان هم مشغول نمازند. به حمید گفتم نگاه کن ستون های مسجد چه قدر زیاد شدند!.

حمید که تا حالا این موقع شب ازخواب بیدار نشده بود، گفت: جون من می گذارند الان بخوابیم یا باید ما هم یک ستون شویم!

وارد مسجد شدیم و گوشه ای را برای نشستن انتخاب کردیم.

نشسته بودیم و به جمعیت که هر لحظه در حال زیاد شدن بودند نگاه می کردیم که یک دفعه پیرمردی ریش سفید

به سمت ما آمد و بعد از سلام و احوال پرسی، جعبه خرمایی تعارف کرد و بعد گفت:

«ماشاء الله! چه جوان هایی! آفرین که در اوج جوانی، به سمت خدا و دین و امام زمان آمده اید! اگر از جوانی، انسان پاک باشد هنر است. آفرین، آفرین، تُو نماز شب هایتان من رو سیاه را هم دعا کنید!»

بعد هم خداحافظی کرد و رفت.

حمید لبخندی زد و گفت: ما باید تو نماز قضای صبح ها برای این بابا دعا کنیم. ما کجا نماز شب کجا؟!

با گفتن اذان، مهمانی شروع شد. مسجد پر از جوانان و نوجوانانی شده بود که همگی به عشق معنویت و شاید هم به نیت دعای دسته جمعی برای فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، دور هم جمع شده بودند.

نماز صبح را به جماعت خواندیم و بعد از آن، دعایی خوانده شد به اسم دعای عهد که امام صادق علیه السلام فرمودند «هر کس دعای عهد را چهل صبح بخواند، از یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می شود؛ حتی اگر بمیرد بعد از مرگ زنده خواهد شد و به

یاری امام عصر در دوران ظهور می رسد» (۱)

بعضـی ها در حال خواندن دعا، حال عجیبی داشـتند. من هم از حمید خواسته بودم که این سه روز خیلی با هم شوخی نکنیم و بیشتر به فکر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشـیم و از این فرصت برای رضایت ایشان کمال استفاده را بکنیم. دعای عهـد تمام شـد. حاج آقا موسوی باگرفتن میکروفون رو به جمعیت ایسـتاد و بعـد از سـلام و بسم الله و تبریک عید، برنامه های اعتکاف را توضیح داد.

وقف سه روز برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

... محور اعتکاف ما، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و لذا سعی کنید از خودیت فاصله بگیرید و این سه روز را وقف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کنید.

عبـد الحمیـد واسـطی، از یـاران امـام بـاقر عجـل الله تعالی فرجه الشـریف به آن حضـرت می گویـد: ما در انتظار امر فرج، همه زندگی خود را وقف کردیم؛ به گونه ای که برای بعضی از ما مشکلاتی را به همراه داشته است.

امام در پاسخ او می فرماید:

ای عبدالحمید! آیا گمان می کنی که خداوند راه رهایی از

۱- مفاتیح الجنان، دعای عهد.

مشکلات را برای آن بنده ای که خود را وقف خداوند کرده باشد قرار نداده است؟!. قسم به خدا برای او راه چاره ای قرار خواهد داد!. خداوند رحمت کند بنده ای که امر ما را زنده دارد!. (۱)

حالا ما هم این سه روز را وقف ایشان کنیم. از آن جایی که این سه روز را باید به عبادت خدا سپری کنید، قصد نداریم خیلی برنامه های شما را پر کنیم. اما از آن جایی که بهترین عبادت، تفکر معرفی شده است و امام رضا علیه السلام فرمودند: «عبادت، به بسیاری نماز و روزه نیست، بلکه عبادت اندیشیدن در کار خداست» (۲) و چه نیکو است تفکر روزه دار!.

و این که مذاکره علمی هم یکی دیگر از عبادات پر فایده است، ما تصمیم گرفتیم حلقه های معرفت را در این سه روز، راه اندازی کنیم. به این شکل که ۱۵ نفر، یک گروه را تشکیل می دهند و با محوریت یکی از طلاب که در جمع ما حاضر هستند، مباحث مهدویت مورد بحث و سؤال و تفکر قرار

۱- جمعی از نویسندگان، نگین آفرینش، ص ۱۲۷.

۲- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ح۱۶۲۱۲.

می گیرد. ما متن مورد نظر را تهیه کرده ایم و در اولین فرصت، بین دوستان پخش خواهیم کرد که با هم درباره این موضوعات بحث می کنید و در نهایت سرگروه با جواب هایی که قبلاً به طور مستند آماده کرده، نظر می دهد.

حلقه های معرفت (تفکر درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف)

۱- تفکر در نیازمندی ما به امام زمان (عج)

ما چه نیازی به امام داریم، امام نباشد چه مشکلی پیش می آید؟

آیا بدون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم می شود مسیر کمال و انسانیت را طی کرد؟

اگر خدا ما را نیازمند به ایشان آفریده است پس چرا غایب هستند؟

۲- تفکر پیرامون نظارت حضرت بر اعمالمان.

اگر از نظر علمی و ایمانی به این باور برسیم که کارهایمان در محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است به طور قطع زمینه رشد و کمال بیش از پیش فراهم می شود.

روی این آیه تأمل کنید:

« وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ (۱)».

«بگو عمل کنید پس خداوند و رسولش و مؤمنون، عمل شما را می بینند».

امام صادق علیه السلام فرمودند: مؤمنون ما ائمه هستیم (۲)

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲- عبد علی حویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳_ تفکر پیرامون مهر و محبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

امام، مظهر اسماء حسنای الهی و تجلی رحمت واسع حق است. کسی که تربیت شده خدای رحمان باشد، مگر می شود با خشونت کارش را پیش ببرد!.

امام، پدری مهربان، همدمی شفیق و همراهی خیرخواه است. در دعای ندبه می خوانیم «اللهم هب لنا رأفته و رحمته». ... چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای ما خشن معرفی کرده اند؟

آیا دست دشمن در این جریان نیست؟

آیا دشمن نمی خواهد امام زمان را شخصی خشن و خونریز معرفی کند تا جوانان از ایشان گریزان شوند؟

۴ـ تفکر پیرامون فراهم کردن اسباب یاری امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

به نظر شما برای یاری حضرت چه باید کرد؟

چرا امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را درک کنم تمام عمرم به ایشان خدمت می کنم؟.

آیا تقوا و دوری از گناه، بهترین شکل یاری حضرت نیست؟ چرا؟

آیا بدون بودجه هم می شود حضرت را یاری داد؟

به نظر شما یارن حضرت، چه خصوصیاتی باید داشته باشند؟

حلقه های معرفت (تدبر در آیات مهدوی)

به عنوان نمونه چند آیه را مطرح می کنیم تا معتکفین هم اهل تدبر و تفکر بر روی آیات قرآن شوند وهم بدانند که در قرآن کریم، آیات بسیاری درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح شده است.

آیه اول:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» (۱)

ای مومنان! تقوای الهی داشته باشید و با صادقین، همراهی کنید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سلمان فارسی فرمود: «... الصادقین، برادرم علی و امامان بعد از او هستند». (۲)

که مصداق صادقین در زمان ما، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. حالا بحث کنید که با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودن یعنی چه؟

آیا معیت (همراهی) جسمی مراد است یا معیت روحی؟

کدام مهم است، دیدن امام یا رضایت امام؟

۱- سوره توبه، آیه۱۱۹.

۲- سعید ابو معاش، الامام المهدی فی القرآن و السنه، ص۱۶۹.

قرآن امر به معیت کرده، الان که امام غایب است چگونه می شود با او بود؟

آیه دوم:

«بَقِيَّهُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكمْ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ (۱)»

امام باقر علیه السلام فرمود: ... هنگامی که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، پشت به خانه خدا زند و ۳۱۳ مرد به دورش جمع می شوند و اولین سخنی که او می گوید این آیه است: «بَقِيَّهُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكمْ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ» بعد می فرماید من بقیه الله هستم...

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا می شود به امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به خطاب امیر المؤمنین سلام دهیم؟ امام فرمود: نه این اسمی است که خداوند متعال علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن نامیده است...

آن مرد گفت: پس چگونه بر او سلام کنیم؟.

امام فرمود: بگویید السلام علیك یا بقیه الله. پس آیه «بقیه الله خیرٌ لکم ان کنتم مؤمنین» را تلاوت کردند (۲)

۱- سوره هود، آیه۸۶.

۲- سعید ابو معاش، الامام المهدی فی القرآن و السنه، ص۱۸۹.

معنای بقیه خدا به چه معنا است؟

چرا شرط خیر بودن را ایمان گذاشته اند؟

چرا بهتر است با این نام به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سلام داده شود؟

آیه سوم:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (۱)

و فراوان کرد بر شما نعمت ظاهری و باطنی را.

از امام موسی کاظم علیه السلام درباره این آیه سؤال شد. ایشان فرمودند: نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن، امام غایب است. آن شخص پرسید: مگر کسی از شما ائمه هم غایب می شود؟

امام فرمودند: بله شخصش از چشم مردم غایب می شود، ولی یادش از دل های مؤمنین غایب نمی شود و او دوازدهمین امام است (۲)

چرا امام کاظم علیه السلام نعمت را به امام تعبیر کردند؟

بالاترین نعمت چه نعمتی است؟

۱- سوره لقمان، آیه ۲۰.

۲- سعید ابو معاش، الامام المهدی فی القرآن و السنه، ص۳۵۵.

درباره واسطه فیض بودن امام تا حالا چیزی شنیده اید؟

این برگه ها را دوستان در اختیار شما خواهند گذاشت. امیدارم انس گرفتن با مباحث مهدوی شما را برای همیشه از وساوس شیطانی بیمه کند.

سخن آخر هم این است که امروز جشنی به مناسبت میلاد پر برکت امیر المؤمنین علیه السلام، ساعت ده برگزار می شود.

حرف های حاج آقا که تمام شد. نکاتی را هم مسؤل اعتکاف در مورد غذا و سرویس و ... تذکر دادند و بعد از آن هر کس به جای خود رفت و مشغول کاری شد.

اهدای تلاوت قرآن به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

من کنار حمید بودم و این نکته را در نظر داشتم که خیلی نباید به او سخت بگیرم، چون دفعه اولش بود که می آمد. به همین خاطر گفتم: آقا حمید! اگر خسته ای استراحت کن.

با چشم های سرخ شده، نگاهی به من کرد و گفت: مگر شما کاری غیر از استراحت داری؟

گفتم: الان خوابم نمی آید. می خواهم قرآنم را بخوانم. آخر می خواهم در این اعتکاف روزی یک جزء قرآن به امام زمان (عج) هدیه کنم.

حمید در حالی که داشت دراز می کشید و پتو را روی خودش می انداخت، گفت: من به شرطی می خوابم که یک جزئش را به نیّت من بخوانی.

خندیدم و گفتم: برو بخواب، آدم زنده وصیّ نمی خواهد. خودت بخوان. ول کن نبود، ابروهایش را به هم نزدیک کرد و گفت: بابا بیا بخوابیم بی خیال، بعداً می خوانی.

قرآن را برداشتم و بعد از بوسه زدن به جلدش، گفتم: اصلاً این موقع خوابیدن مکروه هم هست.

سرش را برد زیر پتو و از همان زیر گفت: مکروه دیگر چیست؟

گفتم: هیچی بابا جون! شما بخواب.

حمید خوابید و من مشغول خواندن قرآن بودم که نوجوانی که سمت چپ من جا گرفته بود آمد و با سلام سر جایش نشست و مشغول خواندن کتاب درسش شد.

سه چهار صفحه ای قرآن بیشتر نخوانده بودم که حمید سرش را از زیر پتو در آورد و گفت:

آقا بهروز! ببخشید این قرآن خواندن شما ثواب که ندارد

هیچی، بلکه گناه هم پای شما می نویسند!.

با تعجب گفتم: چرا مگر دارم جرم می کنم؟!

خمیازه ای کشید و گفت: بله آقا جان! این صدای دلنشین شما که ان شاء الله قسمت هیچ کس نشود، نمی گذارد ما بخوابیم. تازه متوجه اشتباهم شده بودم. سریع از حمید عذرخواهی کردم و خیلی آرام به خواندن قرآن ادامه دادم.

همیشه با حمید خیلی خوب رفتار می کردم. مادرم تنها خواسته اش از من این بود که با ما هم مثل دوستت رفتار کن. بگو، بخند، انرژی مثبت بده و ... اما ...

نزدیکی های ساعت ده بود که صدای بلندگو، همه را از خواب بیدار کرد. تازه متوجه شدم یک پیرمرد خیلی با صفا و نورانی، پشت سر ما جا گرفته و دائماً مشغول خواندن نماز و قرآن است. از این که پشت ما به ایشان بود، معذرت خواهی کردیم و با حمید برای وضو گرفتن به بیرون مسجد راه افتادیم.

حق الناس در اعتکاف

جلوی در مسجد، پر از کفش های مدل به مدل بود. از کفش وصله کرده گرفته تا کفش نوک تیز و مُد روز. بی

حواس پا روی کفش ها گذاشتیم. دو سه قدمی برداشتیم تا به کفش خودمان رسیدیم. تا کفش هایمان را پوشیدیم آقای میان سالی با مهربانی گفت: آقا ببخشید! این که شما پا رو کفش دیگران می گذارید کار درستی نیست یا بهتر بگویم این کار حق الناس است.

تا بخواهم چیزی بگویم، حمید سریع گفت: بابا بی خیال حاج آقا چه حق الناسی؟!

آن آقا لبخندی زد و گفت: ببین پسرم! این ها نکات ریزی است که رعایت کردنشان در امور معنوی، خیلی آثار و برکات دارد. در یک کتابی خواندم که امام خمینی برای درس دادن به کلاس رفتند. جلوی در کلاس پر از کفش بود. امام دید یا باید پا روی کفش ها بگذارد و یا این که از خیر کلاس بگذرد و چون کفش ها مال کسی دیگر بود و امام خمینی حق تصرف در آن ها را نداشت، از رفتن به کلاس منصرف شدند. حتی چند نفر گفتند ما کفش ها را کنار می کشیم باز هم امام گفت: نه ممکن است به هم بریزند و بچه ها در پیدا کردن کفششان اذیت شوند.

این ها خیلی مهم است. اگر صاحب کفش که شما پا روی

آن گذاشته اید بیاید ببیند کفشش کج و خاکی شده و ناراحت شود، چه کسی باعث ناراحتی بنده مؤمن خدا شده؟ پس ببینید این کـار درست نیست. حمیـد سـریع خم شـد و همان کفش را برداشت و با دسـتش آن را صاف کرد و گفت: چشم حاج آقا حرف حساب جواب ندارد. ما چاکریم. وقتی برگشتیم زیارت امین الله خوانده می شد که شنیده ام زیارت معتبری است. ما هم مفاتیـح برداشتیم و مشـغول خوانـدن شـدیم، البته بگـذریم که حمید تا زیارت را پیدا کرد، مداح به خط آخر رسـیده بود، البته خودش هم برای این که خیلی ضایع نشود گفت: ما نیتش را داشتیم پس به ثواب کلش می رسیم.

بعد گروه تواشیح برنامه بسیار جالبی اجرا کردند که اشک در چشمانم حلقه زد.

نماز جماعت ظهر را خواندیم. جمعیت زیادی در مسجد بود که از همه اقشار جامعه شرکت داشتند.

بعد از ظهر، حلقه های معرفت تشکیل شد. در رأس هر حلقه، یکی از روحانیون یا طلابی که در مسجد معتکف

بودند، حضور داشتند.

حمید به من گفت: بهروز من اصلاً فکرم نمی آید.

گفتم: فکرم نمی یاد یعنی چه؟!

لب پایینش را بالا ـ آورد و بعد گفت: یعنی نمی توانم فکر کنم تا می خواهم در مورد مسأله ای فکر کنم، سریع فکر دیگری سراغم می آید. مثلاً ـ همین چند دقیقه پیش با خودم گفتم یک خرده در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فکر کنم تا تو جلسه کم نیاورم؛ اما یک دفعه به خودم آمدم، دیدم در فکر بازی اینتر میلان و آث میلان هستم.

خنده ام گرفته بود. گفتم نگران نباش من هم مثل خودتم. فقط من ذهنم مثل تو ،این همه راه را تا اروپا نمی رود و به همین استقلال و پیروزی خودمان داشتم فکر می کردم. ای کاش ...!. بگذریم.

کم گویی، مقدمه تفکر

تا نشستیم در حلقه معرفت، رو به حاج آقا کردم و سؤالم را از ایشان پرسیدم.

حاج آقا اول یک خوش و بشی با بچه ها کرد و بعد هم

با بسم الله به سؤال من جواب داد.

این دوستمون سؤال خیلی خوبی پرسیدند که اتفاقاً مقدمه بحث ما هم می تواند باشد. یکی از راه های رسیدن به تفکر صحیح، کم گویی است. انسانی که زیاد حرف می زند، ذهنش تمرکز ندارد. پرنده خیالش مدام از یک شاخه به شاخه دیگری می پرد. پس پله اول این است که از حرف های زیادی و بی خودی دوری کنیم. اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شخص معتکف فرموده اند:

معتکف هر چه از گفت و گوی با دیگران خودداری کند برایش بهتر است (۱) و در جای دیگر فرمود: ملازم خاموشی باش تا اندیشه ات روشنایی گیرد (۲).

بنا بر این سعی کنید در این سه روز کمتر صحبت کنید تا قوّه خرد شما به کار آید.

قرار بود حلقه های معرفت یک ساعت بیشتر نباشد؛ اما بحث، خیلی شیرین بود و از طرفی همه رفقا اظهار نظر

۱- علامه مجلسی، بحار الانوار ،ج ۴۹، ص ۱۳۰، به نقل از همنشین با خدا، محمد صادق یوسفی.

۲- ری شهری، میزان الحکمه، ح۱۰۸۲۴.

می کردنـد، لـذا جلسه طول کشـید؛ البته درنهـایت نظر قطعی و مسـتند به آیـات و روایات را حاج آقا می فرمود. بچه ها خیلی لذت می بردند؛ فکر نمی کردم اصلاً به من و حمید کسی اجازه حرف زدن بدهد. اما ماشاء الله حمید کلی صحبت کرد و اگر کنترل کردن من با ضربه هایی که به پایش می زدم نبود، حالا حالاها باید در جلسه می نشستیم. بعد از نزدیک دو ساعت حاج آقا ختم جلسه را اعلان کرد. به جای خودمان برگشتیم، حمید مشغول نماز خواندن شد.

تنـد تنـد نمـاز خوانـدن حمیـد، حواس مرا از قرآن خوانـدن پرت کرد. بـا اعتراض گفتم: چه خبره! چرا این قـدر تنـد نمـاز می خوانی؟!

آماده شده بود که تکبیره الاحرام را بگوید. دست هایش را بالا آورد و با نگاهی به من گفت: نماز صبح هایم همه قضا شدند الان بهترین فرصت است برای خواندنشان الله اکبر ... و ادامه داد.

بعد از آن دو رکعت گفتم: آقا حمید باید نمازت را بلند بخوانی. مگر نمی دانی مردها باید حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء

را بلند بخوانند. خیلی مطمئن گفت: چرا آقا بهروز می دانم، ولی این نماز قضای صبح است و الان هم بعد از ظهر است.

گفتم: من هم مثل شما همین فکر را می کردم. اما از آقای موسوی پرسیدم جواب دادند که نماز را باید همان طور که قضا شده بخوانی. مثلاً در مشهد نماز ظهرت شکسته است، اگر قضا شد در شهر خودت هم باید شکسته قضا بخوانی. نماز صبح هم هر وقت بخواهی بخوانی باید مثل خودش بخوانی، یعنی با صدای بلند. مِن و مِنی کرد و گفت: آخر من جلوی شما خجالت می کشم بلند بخوانم. من هم خیلی قاطع گفتم: خجالت کشیدن دلیل قانع کننده ای برای انجام ندادن واجبات نیست.

نگاهی به من انداخت و مُهرش را برداشت و رفت آخر مسجد.

صدای اذان مغرب، بشارت خدا بود برای معتکفین روزه دار که یک روز مهمانی پذیرفته شد و آماده روز دوم باشید.

نماز جماعت مغرب را حاج آقا خیلی سریع خواند که خوشحالی حمید از این کار امام جماعت برایم خیلی جالب بود.

بعد از نماز مغرب، حمید به من گفت: بهروز من نماز

عشاء را فُرادا می خوانم تا زودتر به صف غذا برسم.

گفتم: آقـا حمیـد! این سه روز بی خیال این کارها، فرقش ده دقیقه است. به نظر شـما زشت نیست که مهمان خـدا برای گرفتن یک پرس غـذا عجله کند! بعد هم اگر بدانی به خاطر ترک نماز جماعت چه ثوابی را از دست می دهی، هیچ وقت این کار را نمی کنی!. در تلویزیون یـک حـدیثی را قبـل از اخبار نوشـته بود که امام رضا علیه السـلام فرمودنـد: «هر رکعت نماز جماعت برابر هزاررکعت نماز فرادا است». (۱) حمید منصـرف شد، اتفاقا بعد از نماز، سفره افطاری پهن شد و معتکفین با یک بسم الله دسته جمعی شروع به خوردن کردند.

بعـد از افطـار، همسـایه ها آمدنـد دور هم و با حضور پیرمرد و آن بچه نوجوان که به حالش غبطه می خوردم مشـغول خوردن پسته های حمید شدیم، البته به تعارف خودش همه را دور پسته ها جمع کرده بود.

صفای روحانیون

حمید که از همه تندتر پسته می خورد گفت: من امشب در

۱- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۸، ص ۲۹۰.

این مسجد می خواهم یک اعترافی کنم. راستش را بخواهید من تا حالا فکر می کردم این حاج آقاها خیلی آدم های مغروری هستند و اصلاً هیچ کس را تحویل نمی گیرند، اما امروز که با این حاج آقا جوادی در حلقه های معرفت آشنا شدم نظرم کاملاً برگشت. واقعاً خیلی بی انصافی است که انسان تا با یک کسی برخوردی نداشته باشد قضاوت کند. من تا حالا با هیچ روحانیی از نزدیک هم صحبت نشده بودم و نظرم در موردشان منفی بود. اما امروز این آقای جوادی کلاً نظر مرا برگرداند.

این را گفت و یک مشت پسته برداشت و رفت.

گفتم: کجا می روی؟

در حالی که پشتش به من بود گفت: می روم این پسته ها را به حاج آقا جوادی بدهم.

پیرمرد که از کار حمید خنده اش گرفته بود، گفت: جوان های ما همه دلشان پاک است. فقط باید پای درد دلشان نشست و صادقانه با آنها حرف زد. جوان از صداقت خوشش می آید، اما از ریا و دورویی فراری است.

دستی به سر پسر نوجوان کشیدم و گفتم: شما هم یک

چیزی بگو، راستی اسم شما چی بود؟

لبخندی زد و گفت: «محمد».

گفتم کلاس چندمی؟ نگاهی به من کرد و گفت: «پایه اولم.»

تـازه دوزاریم جـا افتـاده بود که مـا با یک آقا طلبه همسایه هستیم. بیشتر از قبل محبتش به دلم افتاد. پیرمرد هم همینطور ماشاء الله! بارک الله! تحویلش می داد...

خدمت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

گفتم: برای چی آمدی طلبگی؟

صدایش خیلی آرام بود. با همان آرامی گفت: «برای خدمت به دین خدا و سربازی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف».

برای این که سر بحث را با او باز کنم، سؤال کردم: مگر بیرون از حوزه نمی شود به دین خدا خدمت کرد؟

گفت: چرا می شود، اما در حوزه شرایط برای خدمت فراهم تر است و معنویت محیط هم در این مسأله خیلی مهم است.

یک خرده با او شوخی کردم و بعد پرسیدم به نظر شما الان بهترین خدمت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

مکثی کرد و بعد گفت: به نظر من الان جوان ها تشنه الگویند. اگر الان کسی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را خوب بشناسد و بعد هم خوب ایشان را به نسل جوان معرفی کند، شاید بهترین خدمت را به دین و امام عصر(عج) کرده باشد.

از جوابش خیلی خوشم آمد. نمی دانم چطور شد که انگیزه اعتکافم را برایش گفتم که به نیت دعا کردن برای فرج امام زمان(عج) معتکف شده ام. خیلی خوشحال شد. پیرمرد هم یک بارک الله! خرج ما کرد. محمد گفت: ما را هم دعا کنید.

گفتم: شما باید ما را دعا کنید. راستی حمید چرا نیامد؟ بلند شدم، دیدم با حاج آقا گرم صحبت شده و ما را به کُل فراموش کرده است. پیرمرد اجازه گرفت و از کنار ما به روی پتوی خودش رفت. ما به احترام او بلند شدیم و بعد از رفتنش به محمد گفتم: حاضری با هم این کار را انجام بدهیم.

با تعجب پرسید: کدام کار؟!

گفتم: همین شناختن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و خدمت به ایشان. باورش نمی شد من با این تیپ و قیافه، این حرف ها را بزنم گفت: باشد حالا باید چه کار کنم؟

گفتم: من نمی دانم، ولی از معلم هایتان در حوزه بپرسی حتماً راهنماییمان می کنند.

خیلی بـا محمـد گرم گرفته بودم. نوری در وجودش، یک صافی در دلش مرا به سـمت او می کشانـد. احساس می کردم واقعاً سرباز امام زمان(عج) است. خوشا به حالش از اول نوجوانی در چه وادیی افتاده، ولی من بیچاره این همه گناه و معصیت، تازه یادم افتاده که بابا، امام زمانی هم داریم!

حمیـد، سـرزده پیـدایش شد و بدون هیچ مقدمه ای گفت: بابا خیلی با حالِ این حاج آقا! کلی سؤال داشـتم با حوصـله همه را جواب داد. این کتاب را هم به من هدیه کرد، بعد هم شماره تلفنش را خواستم با کمال میل داد.

کتاب را از حمید گرفتم درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف بود «نگین آفرینش» چه اسم قشنگی! به فهرستش نگاه کردم مطـالب خوبی جمع آوری شـده بود. یک دفعه جرقه ای در ذهنم خورد، رو به محمـد که مشـغول ورق زدن کتابش بود کردم و گفتم:

آقا محمد بیا این کتاب را با هم بخوانیم و بحث کنیم.

حمید گفت: اولاً این کتاب صاحب دارد، دوماً من هم

می آیم. با قبول کردن محمد، قرار گذاشتیم در همین مسجد کتاب نگین آفرینش را هفته ای ۲۰ صفحه بخوانیم و برای یکدیگر توضیح دهیم.

خاموشی زده شد. بعضی ها در همان خاموشی، مشغول عبادت بودند، اما ما آماده خواب شده بودیم.

دراز کشیدم بخوابم که صدای محمد مرا نشاند روی پتو. محمد به قرآنی که جلوی پای من بود اشاره کرد و گفت: آقا بهروز! ببخشید، احترام قرآن واجب است و دراز کردن پا مقابل قرآن بی ادبی است!

با کمال احترام قرآن را برداشتم و با تشکر از محمد آن را بالای سرم گذاشتم. بعد هم به محمد گفتم: پیدا کردم. محمد با تعجب گفت: چی گم کرده بودی؟!

دوست یابی در اعتکاف

گفتم یک رفیق خوب می خواستم، پیدا کردم.

حمید سرش را از زیر پتو درآورد و گفت: پس ما کشکیم دیگر. باخنده گفتم: نه آقا حمید شما که رفیق قدیمی ما هستید، ما هم ارادت داریم، اما مگر اشکالی دارد آدم چند تا دوست

خوب داشته باشد؟! حمید نگاهی به محمد کرد و گفت: ببین آقا محمد این ها را به خاطر دل من می گوید و گرنه من می دانم تو جای ما را خواهی گرفت و با خنده پتو را روی سرش کشید.

به محمد گفتم: خیلی مرام دارد. آقاست. من هم خیلی دوستش دارم، اما من یک نفر را نیاز دارم که مرا بِکِشد بالا. معنویت داشته باشد. مهم تر از همه عیب هایم را بگوید و در برطرف کردن عیب هایم کمکم کند.

محمد با خجالت گفت: ما که قابل این حرف ها نیستیم، اگر قبول کنید داداش کوچک شما باشیم ممنون می شوم.

آن شب را با خوشحالی خوابیدم و همان جا از امام زمان(عج) تشکر کردم و سه بار قل هو الله احد را خواندم و ثوابش را به ایشان هدیه نمودم و به یاد شعر بابا طاهر افتادم که:

چو شو گیرم خیالت را در آغوش سحر از بسترم بوی گل آید

یک ساعت به اذان، صدای مناجات از بلندگو، بچه ها را یکی یکی بیدار کرد. هر چند فکر کنم بعضی ها اصلاً نخوابیده بودند. تا از خواب بیدار شدم با تعجب دیدم که هم پیرمرد و هم محمد مشغول نماز هستند. به سمت حمید خم شدم و او را صدا زدم.

نماز شب

رفتم برای گرفتن وضو. خیلی مواظب بودم پا روی کفش دیگران نگذارم. برگشتم ولی هنوز حمید خواب بود. می خواستم نماز شب بخوانم ولی بلد نبودم. رفتم پیش محمد و از او خواستم به من هم یاد بدهد.

گفت: چهار تا دو رکعت مثل نماز صبح، منتهی نیتش نماز شب است. بعد هم یک دو رکعت به نیت نماز شفع و در آخر هم یک رکعت به نیت نماز وتر که حمد و سوره را می خوانی بعد قنوت می گیری، البته یک تسبیح صدتایی در دست راست باید داشته باشی و با دست چپ قنوت بگیری.

اول هفتاد مرتبه می گویی «استغفر الله ربی و اتوب الیه» دوم، چهل نفر را دعا می کنی، دوستانت، پدر و مادرت، علما و... می گویی «اللهم اغفر لحمید، محمد، امام خمینی و...»

سوم ۳۰۰ بار می گویی «العفو» یعنی خدایا! مرا ببخش. همین قدر بس است؛ نگفتی هم مشکلی ندارد چون نماز مستحبی است. هر وقت خسته شدی یا دیدی حال نداری، قنوت را تمام کن و به رکوع و سجده برو ...

خوشحال برگشتم و اولین نماز شب عمرم را شروع کردم و از خدا خواستم که این توفیق را همیشه نصیبم کند. موقع خوردن سحری با هر جون کندنی بود، حمید را بیدار کردم. بعد هم نماز صبح و دعای عهد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

آمدیم کنار پتوهایمان. من و حمید خیلی با محمد گرم گرفته بودیم. پیرمرد نزدیک ما شد و گفت بارک الله! مثل این که با هم خیلی رفیق شدید، آفرین! بعد هم آیه ای از قرآن را از حفظ خواند.

«الْأَخِلَّاء يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۱)

دوستان، در روز قیامت، دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران.

بعد هم گفت: بهترین دوستی ها همین دوستی های اعتکاف است؛ چون که معنویت و دین برایشان مهم بوده آمده اند اعتکاف، پس هم مسیر و هم فکرند و در دوستی خود دنبال دوز و کلک نیستند. آفرین! سعی کنید این دوستی ها ادامه داشته باشد. من را که می بینید دیگر یک پایم لب گور است: گفتیم خدا نکند این حرف ها چیست؟!

۱- سوره زخرف، آیه۶۷.

گفت: نه آقا جان! تعارف که نداریم، اما این که اعتکاف آمدم، برای این بود که خداوند به خاطر اهل مسجد و اهل خیر، نگاه رحمتی هم به من پیرمرد بیاندازد؛ آخر روی همین منبرها شنیده ام که امام علی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمود: «به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد و از اهل شر و بدی دوری کن تا از شرّ آن ها برکنار باشی». (۱)

آره، ما به این امید آمدیم.

این را گفت و اشک از چشمانش جاری شد و در همان حال گفت: «یعنی می شود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یک نگاهی به این پیرمرد بیاندازد» آهی کشید و از ما جدا شد.

ساعت ۱۰ صبح، برنامه سخنرانی داشتیم. یک روحانی که از قم دعوت شده بود، حرف های خوبی زد؛ می گفت:

وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف لطفی است از طرف خدا و این که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف الان در عالم وجود تصرف می کند، این هم لطف دیگری است، ولی غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از طرف ما مردم است. علت غیبت ماییم. اعمال من و شما این غیبت را طولانی

۱- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۲۷، به نقل از همنشینی با خدا.

کرده. اگر تک تک ما واقعاً آماده شویم، آقا حتماً تشریف می آورند.

غفلت، زندگی ها را فرا گرفته و یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در جامعه ما کم رنگ شده. آیت الله بهجت فرمودند:

«کجا رفتند کسانی که با صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط داشتند!

ما خود را بیچاره کرده ایم که قطع ارتباط کرده ایم و گویا هیچ چیز نداریم (۱)».

این اعتکاف ها باید آن قدر قدرت داشته باشد که فضای معنوی خانه های شما را به عطر یاد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معطر کند...

بعد از سخنرانی، با حمید و محمد نشستیم و برنامه ای دقیق برای مطالعه کتاب نگین آفرینش ریختیم و هم عهد شدیم که این کار را با پشتکار شروع کنیم و تا آخر راه با هم باشیم. بعد هم قرار شد کارمان به این کتاب خلاصه نشود و کتاب های بعدی را هم با مشورت حاج آقا جوادی انتخاب کنیم.

وقت دومین حلقه معرفت رسیده بود. همه مثل ما مشتاقانه دورِ آقای جوادی نشسته بودند. ده دوازده حلقه

۱- محمد تقی امیدیان، امام زمان در کلام آیت الله بهجت، ص۹۰.

دیگر در مسجد تشکیل شده بود که بعضی از آن ها آیات مهدوی را با هم بحث می کردند.

حـاج آقا جوادی بعـد از بسم الله، دعای «اللهم کن لولیک...» را شـروع کرد و ما هم با او زمزمه کردیم. حمیـد که حالا با حاج آقا رفیق شده بود، کنار ایشان نشسته و با دقت به حرف هایش گوش می داد و کمتر صحبت می کرد. حاج آقا ادامه دادند:

امروز می خواهم بحث را طور دیگری پیش ببریم.

تفکر در نعمت های خدا

خواهش می کنم از شما که بدون استفاده از انگشت شصت، دکمه پیراهنتان را باز کنید و ببندید.

بچه ها به جنب و جوش افتادند. هر کس با جدیت سعی می کرد این کار را انجام دهد، اما موفقیتی حاصل نشد.

حاج آقا گفت: ببنیـد ما حتی نمی توانیم بـدون انگشت شـصت، یک دکمه را باز و بسـته کنیم و همچنین بدون این انگشت از نوشتن یک سطر یادداشت عاجزیم؛ اما شاید تا حالا هیچ کدام از ما به این نعمت خدا فکر نکرده باشیم. حالا لحظه

ای به معجزه زبـان که یـک تکه گوشت بیشـتر نیست، امـا تمـام مزه هـا را تشـخیص می دهـد فکر کنیـد که چگونه شور را از شیرین، تلـخ را از ترش، خوشـمزه را از بـدمزه تشـخیص می دهـد. خواهش می کنم یـک لحظه به چشم هایتان که خداونـد به زیبایی هر چه تمام در صورت قرار داده است فکر کنید که به خاطر حساسـیت چشم در مقابل خطر، پلک را مثل پرده ای برای محافظت جلویش کشیده است که بدون اختیار ما باز و بسته می شود و از ورود اجسام ریز به چشم جلوگیری می کند.

همه محو حرف هـای حاج آقا شـده بودنـد. بیشتر از همه حمیـد توجه مرا به خودش جـذب کرده بود. یک جوری عاشـقانه به حاج آقا نگاه می کرد.

حاج آقا ادامه داد:

حواسـتان باشـد این ها همه درس خداشناسـی است. خداوند به حضـرت موسـی علیه السـلام گفت: ای موسـی! نعمت های مرا برای بندگان بگو تا آنها مرا دوست داشته باشند و این ها همه نعمت های خدا است که من از کلام امام صادق عجل الله تعالی فرجه الشریف برای شما می گویم. خواهش می کنم یک لحظه به آب دهان و فایده

هایش فکر کنید که دائماً این آب به سوی دهان سرازیر است تا دهان و گلو را تر نگاه دارد که اگر این آب لحظه ای نباشد، از خشکی دهان و گلو، حالت خفگی به انسان دست می دهد. تا حالا به نعمت تفاوت قیافه فکر کردید که قیافه هفت میلیارد انسان با هم فرق دارد تا از همدیگر شناخته شوند، ولی حیوانات مثلاً یک گله آهو، خیلی هم قیافه هایشان با هم تفاوتی ندارد.

تا حالا فکر کرده اید که چرا چین و چروک پیشانی، افقی است و عمودی نیست؟! چه کسی این همه به فکر ما بوده که اگر عرق کردیم عرق به چشمانمان نرود و این چین ها عرق را از کنار صورت به پایین هدایت کنند؟! چه خدای خوبی داریم که از هیچ نعمتی دریغ نکرده! این همه ما را غرق نعمت کرده و از ما یک چیز خواسته و آن هم بندگی است و برای همین بندگی هم، الگویی معرفی کرده که در عبودیت مشکلی پیدا نکنیم. خدا چهارده معصوم علیهم السلام را الگوی ما قرار داده تا با تأسی به آنها راه خوبِ بندگی را طی کنیم و این را بدانید راه رسیدن ما به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بندگی است. اگر واجبات را انجام دادیم و محرمات و

گناهان را ترک کردیم، اولین پله ارتباطی با امام زمان(عج) را به دست آورده ایم.

از آیت الله بهجت برایتان نقل کنم و بحث را شما ادامه دهید. ایشان فرمودند: «اگر بفرمایید به آن حضرت دسترسی نداریم، جواب شما این است که چرا به انجام واجبات و ترک محرمات ملتزم نیستید؟! او به همین مقدار از ما راضی است. ترک واجبات و ارتکاب محرمات، حجاب و نقاب دیدار ما از آن حضرت است». (۱)

بحث خیلی خوبی بود. بعدش من و محمد و حمید نشستیم و یکی یکی نعمت هایی که خدا به ما داده بود را شمردیم، تمامی نداشت ...

شب بعد از افطار و یک استراحت مختصر، مراسم عزاداری برای حضرت زینب علیها السلام برگزار شد. یک صمیمیت عجیبی در بین معتکفین به چشم می خورد. موقع خواندن روضه، صدای گریه، فضای مسجد را بسیار زیبا جلوه می داد.

آن شب هم با یاد حرف هایی که سخنران جلسه در مورد

۱- محمد تقی امیدیان، امام زمان در کلام آیت الله بهجت، ص۹۰.

حضـرت زینب علیها السـلام و عنایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ایشان گفته بود، خوابیدم و باز دیرتر از محمد برای نماز شب بیدار شدم.

روز سوم اعتکاف است و ما تا ظهر بیشتر وقت نداریم، چون بعد از ظهر کلًا برای اعمال «ام داود» می باشد.

بعد از نماز صبح جزء سوم قرآن را خواندم و طبق وعده ای که با خودم کرده بودم ثوابش را به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اهدا کردم.

نیم ساعت قبل از اذان ظهر حاج آقا موسوی امام جماعت مسـجد که معتکف هم شـده بود، از همه خواسـتند به جلوی محراب جمع شونـد. من و حمیـد و محمـد کنار هم نشسـته بودیم و حال خوشـی داشتیم. جمعیت تقریباً همه آمـده بودنـد. برایم خیلی عجیب بود که همه معتکفین در برنـامه های جمعی شـرکت می کردنـد و همین یک دلی، خیلی فضا را معنوی کرده بود. حاج آقا موسوی با بسم الله و دعای «اللهم کن لولیک...» شروع به صحبت کردند:

تولدی دوباره (توبه)

... خیلی قصد مزاحمت نداشتم، اما چون امروز روز آخر است و لحظه مزد گرفتن، خواستم نکته ای راتذکر دهم تا

این لحظات آخر بهتر بتوانیم در خانه خدا گدایی کنیم و آن هم بحث توبه است.

بچه وقتی به دنیا می آید، هیچ گناهی ندارد. توبه یک تولد دوباره است. اگر یک توبه واقعی کنیم مثل همان بچه ای می مانیم که تازه به دنیا آمده است. حالا۔ هر کس هر حاجتی برای خودش دارد، که ان شاء الله مستجاب شود؛ اما یک انسان منتظِر، خواسته اش فرج منتظَر است. پاک شدن برای این شخص برای این که دعایش به اجابت نزدیک تر شود، واجب است.

اگر توبه کردیم و پاک شدیم، بعد از سه روز مهمانی حرفمان خریدار دارد.

اما توبه واقعی چیست؟ توبه واقعی دو چیز می خواهد: یکی پشیمانی واقعی ازگناه، دوم تصمیم واقعی برای ترک آن گناه. اگر این دو رکن آمد، یقین بدانید خداوند گناهان شما را بخشیده است. این را هم بگویم اگر کسی الان تصمیم بر توبه واقعی بگیرد، من به او مژده می دهم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دعاگوی او خواهد بود.

سید بن طاووس می فرماید: سحرگاهی در سرداب مقدس

بودم، ناگاه صدای مولایم را شنیدم که برای شیعیان خود چنین دعا می کند.

«خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده ای؛ آن ها گناهان زیادی با اتکای محبت به ما و ولایت ما انجام داده اند... از آنها بگذر...» (۱)پس توبه کنیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای گناهان من و شما اشک ریخته و استغفار کرده است. این لحظاتی که مانده یک مروری بر گذشته داشته باشیم. ببینیم خدا با ما چه کرده، ما با خدا و ولیش امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چه کردیم!.

مجلس را سکوت فرا گرفته بود. همه یک جورهایی احساس شرم می کردند. اشک از چشمان حمید همین طور جاری بود. حاج آقا ادامه داد: من لحظه ای سکوت می کنم. نزدیک اذان ظهر است و رحمت خدا جاری. مهمانان خدا در خانه خدا با زبان روزه؛ حتماً توبه پذیرفته است. همه همین لحظه به گناهان خودشان پیش خدا اعتراف کنند و از خدا طلب آمرزش کنند. یک دقیقه همه سکوت.

به محض قطع شدن صدای حاج آقا، صداهای گریه بلند

۱- پورسید آقایی، میر مهر، ص۳۵.

شـد. حالت عجیبی حکم فرما شده بود. گناهان یکی یکی از ذهنم عبور می کردند: بد حرف زدن هایم با پدر و مادرم؛ گوش نکردن حرف آنهـا؛ دروغ هـایی که به دوسـتانم و معلمـانم گفتم؛ بی محلی هـایی که به خواهرم کرده بودم؛ نگـاه هایی که به نامحرم انـداخته بودم و چشـمم را برای دیـدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف معیوب کرده بود و همه و همه که قابل گفتن نیست. خدا شرمسارم، پشیمانم!.

با صدای حاج آقا به خودم آمدم.

خداوندا از آن روزی که ما را آفریدی

به غیر از معصیت از ما چه دیدی

خداوندا به حق هشت و چهارت

ز ما بگذر؛ شتر دیدی ندیدی

ان شـاء الله که همگی پـاک شـدیم و آماده دعا کردن برای فرج قطب عالم امکان. اگر همه یک دل شویم؛ یک خواسـته را با تمام وجود بخواهیم؛ مضطرانه فریاد بزنیم؛ حتماً فرجی می شود؛ لا اقلش این است که فرج شخصی برای ما رخ می دهد. آیت الله بهجت فرمودند:

«دعای فرج، دعا برای فرج شخصی است». (۱)

۱- محمد تقی امیدیان، امام زمان در کلام آیت الله بهجت، ص۴۷.

عمل ام داود

با صدای اذان، حاج آقا صحبت هایش را تمام کرد و بعد از نماز، آماده اعمال ام داود شدیم.

رو به قبله نشستیم. بعد سوره حمد را صد مرتبه؛ توحید صد مرتبه؛ آیه الکرسی ده مرتبه و بعد از این ها چند تن از حفّاظ و قاریان قرآن که در میان ما بودند، شروع به تلاوت سوره های مورد نظر نمودند.

انعام، بنی اسرائیل، کهف، لقمان، یس، الصافات، ص، شوری، دخان، فتح، واقعه، ملک، قلم، انشقاق تا آخر قرآن.

سوره ها که تمام شد، مهلتی دادند تا تجدید وضو کنیم. بعد حاج آقا موسوی با صدای خوش و سوز دل، دعای آخر را خواند. تا به اسم های خدا که با یا الله شروع می شود رسید، گفت:

آماده باشید، می خواهیم خدا را با اسم های زیبایش صدا بزنیم. با تمام وجود چند مرتبه خدا را با اسم جلاله اش صدا بزنید. یا الله، یا الله، یا الله ... . صدای یا الله جمعیت به همراه ناله و گریه، حال عجیبی به همه داده بود. هیچ وقت این همه

لذت نبرده بودم. محمد و حمید هم خیلی اشک ریختند.

حاج آقا دعا را ادامه دادند تا رسیدند به «و یا مَنْ ردَّ یوسفَ علی یعقوب» فرمود: ای خدایی که یوسف را به یعقوب رساندی، یوسف زهرا علیها السلام را به ما برسان!

ای ولی عصر و امام زمان

ای سبب خلقت کَون و مکان

تا تو ز ما روی نهان کرده ای

خون به دل پیر و جوان کرده ای

محتجب از خلق جهان تا به کی

در پس این پرده نهان تا به کی

ما همه موریم سلیمان تو باش

ما همه جسمیم بیا جان تو باش

حالا چند مرتبه آقا را صدا بزنید تا به فریادمان برسد

یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی

تا حالا این همه یاد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیفتاده بودم. حال غیر قابل وصفی پیدا کرده بودم. به گفته حاج آقا همه، دست ها را بالا بردند و آمین بلندی برای «اللهم عجل لولیک الفرج» حاج آقا گفتند.

به آخر دعا رسیدیم، همه پیشانی را بر مهر گذاشتند:

«اللهم لک سجدت و بک آمنت فارحم ذُلی وفاقتی و اجتهادی و تضرعی و مسکنتی و فقری الیک یا رب».

حاج آقا موسوی گفت: در همین حال سجده، با همین چشم های پر از اشک، با امام زمان درد دل کنیم و با آقا عهد

ببندیم که دیگر سمت گناه نرویم و از خود آقا کمک بگیریم و از ایشان بخواهیم که توفیق ادامه این حال معنوی را به ما عنایت کند. عهد و پیمان ببندیم تا سال آینده یک خدمتی به ایشان داشته باشیم. حالا هر کس هر طوری که می تواند نیت کند و به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمت کند.

در این حالت خوب، سجده نزدیک ترین حالت بنده به خداست. برای عاقبت بخیری همه جوانان؛ برای پدر و مادرها - که هر چه داریم صدقه سر آن ها است- برای همه دعا کنید.

صدای اذان طنین انداز شد و مهمانی بزرگ خدا به پایان رسید. نشاط عجیبی در معتکفین مشاهده می شد. بعد از نماز مغرب و عشاء همه شوق پرواز داشتند. بعضی ها که در این سه روز با هم دوست شده بودند، همدیگر را در آغوش می گرفتند و با سختی از هم جدا می شدند. من و حمید هم با محمد، سرباز کوچک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، خدا حافظی کردیم و برای خواندن کتاب «نگین آفرینش» قول و قرارهایمان را دوباره یادآوری کردیم. حمید برای خداحافظی با حاج آقا جوادی

از ما جدا شد. وقتی از پیش حاج آقا آمد گفت: بهروز تا حالا یک حاج آقا را نبوسیده بودم. حاج آقا موقع خداحافظی مرا در آغوش گرفت و دم گوشم گفت:

«آقا حمید! اعتکاف تمام شد، ولی خدا همیشه هست. ان شاء الله باز هم در مسجد شما را ملاقات کنیم».

پدرم دنبالمان آمده بود تا مرا دید، گفت: قبول باشد پسرم!. من هم بدون این که چیزی بگویم، سلام کردم و سریع خم شدم تا دستش را برای اولین بار ببوسم. پدرم اجازه نداد. به خانه آمدیم؛ در راه دائماً به این فکر می کردم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جوان خوش اخلاق را دوست دارد و من باید از اخلاق های گذشته ام توبه کنم.

خواهرم در را باز کرد و با سلام به استقبالم آمد. از این که دست خالی بودم و هیچ هدیه ای برایش نیاورده بودم، شرمنده شدم؛ اما تا آمدم چیزی بگویم پدرم ازماشین کادویی را آورد و گفت: «بهروز جان! کادوی خواهرت را فراموش کردی از ماشین بیاوری، من برایت آوردم».

من هم به روی خودم نیاوردم و آن را به خواهرم دادم.

وارد خانه شدم، مادرم با خوشحالی به استقبالم آمد. نتوانستم خودم را کنترل کنم و تا مادرم را در آغوش کشیدم، صدای هق هق گریه ام بلند شد. مادرم هم با گریه من به گریه افتاد و من دائماً می گفتم: مادر مرا ببخش؛ خیلی شما را با اخلاقم اذیت کردم!.

خدمت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

همه خوشحال بودند. تحولی عجیب در وجودم احساس می کردم. دنبال اولین خدمتم به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودم و به خاطر همین هر روز به مسجد می رفتم و از حاج آقا موسوی در این زمینه راهنمایی می خواستم. یک روز نماز مغرب که به مسجد رفته بودم، با تعجب حمید را دیدم که تعدادی کتاب به دست داشت و تا مرا دید گفت «بهروز جان کمک کن بقیه کتاب ها را از ماشین بیاور».

با تعجب پرسیدم: جریان چیست؟

گفت: «حاج آقا جوادی گفته یکی از راه های خدمت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف» ترویج معارف مهدوی با نشر کتب در این زمینه است، من هم مقداری از پس اندازم را برداشتم و ۱۰۰ جلد کتاب «یکصد و ده پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خریدم و آورده ام که بین جوانان پخش کنم.

به همت و دل صـافش غبطه خوردم و به کمکش برای آوردن کتاب ها رفتم. کار دیگری که حمیـد آن شب کرده بود و ما را خیلی غـافلگیر کرد، این بود که از آقـای جوادی درخواست کرده بود، امشب در مسـجد مـا دربـاره امـام زمـان عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنرانی کند. تا حاج آقا جوادی وارد مسجد شد، حمید صدایش را صاف کرد و بلند گفت:

«برای سلامتی خدمتگزاران امام زمان صلوات».

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹